

درس خارج فقه، مضرت آیت الله مسینی بوشهری (دامت برکاته)

تاریخ: ۱۷ دی ۱۳۹۶

مصادف با: ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۳۹

جلسه: ۴۱

موضوع کلی: فصل فی أفعال الوضوء

موضوع جزئی: الثانی: غسل الیدین - کیفیت شستن

سال تحصیلی: ۹۷-۹۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد که به نظر مرحوم سید (ره)، شستن مو [ی دست] همراه با پوست واجب است. همچنین، عرض شد که دلیل وجوب شستن موی دست به همراه پوست دست، روایت صحیح زراره و بکیر است [عَنْ زُرَّارَةَ وَ بَكِيرٍ: أَنَّهُمَا سَأَلَا أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ وُضُوءِ رَسُولِ اللَّهِ (ص); فَدَعَا بِطُشْتٍ أَوْ تَوَرَّ فِيهِ مَاءٌ... «فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَدَعَ مِنْ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ شَيْئاً إِلَّا غَسَلَهُ»] که از تعبیر «فلیس له ان یدع من یدیه» استفاده شد که هنگام شستن دست‌ها، موهای دست نیز باید شسته شوند. در ادامه گفته شد که مقتضای اطلاقات ادله وجوب غسل، مثل «...فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...»^۱ این است که شستن موی دست به تنهایی، از شستن پوست دست کفایت نمی‌کند لذا علاوه بر مو باید پوست دست را نیز بشوید. اما مرحوم کاشف الغطاء (ره) بر خلاف مرحوم سید (ره)، گفته است که شستن موی دست به تنهایی، از شستن پوست دست کفایت می‌کند لذا شستن دست لازم نیست و برای کلام خود به روایت ذیل استناد کرده است:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ تَحْتَ الشَّعْرِ؟ قَالَ: «كُلُّ مَا أَحَاطَ بِهِ الشَّعْرُ فَلَيْسَ لِلْعِبَادِ أَنْ يَغْسِلُوهُ وَلَا يَبْحَثُوا عَنْهُ وَلَكِنْ يُجْرَى عَلَيْهِ الْمَاءُ»^۲.

مرحوم کاشف الغطاء (ره) گفته است که در این روایت، تعبیر «أرایت» به کار رفته است و «أرایت» به معنای «أخبرنی» است و امام (ع) در پاسخ راوی که گفته است: به من خبر بده که تکلیف چیست؟ فرموده است که هر جایی را که مو آن را احاطه کرده باشد، واجب نیست از آن فحص شود و این تعبیر اطلاق دارد؛ اعم از اینکه امر، به صورت مربوط باشد و یا به دست مربوط باشد لذا همان‌گونه که شستن موی صورت از شستن پوست صورت کفایت می‌کند، شستن موی دست نیز از شستن پوست دست کفایت می‌کند و لازم نیست که پوست دست نیز شسته شود.

اشکال به کلام مرحوم کاشف الغطاء

به نظر می‌رسد که کلام کاشف الغطاء (ره) درست نیست چون؛

اولاً: بین دست و صورت تفاوت است و آن، اینکه مجرد اجرای آب در دست باعث شستن پوست دست نیز می‌شود [زیرا معمولاً موهای دست کم‌پشت و نازک است و مانع رسیدن آب به پوست نیست لذا تعبیر «كُلُّ مَا أَحَاطَ بِهِ الشَّعْرُ فَلَيْسَ لِلْعِبَادِ أَنْ يَغْسِلُوهُ وَلَا

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۱۵، ص ۳۸۸، ح ۳.

۲. «المائدة»: ۶.

۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۴۶، ص ۴۷۶، ح ۲.

لَا يَبْحَثُوا عَنْهُ» در مورد دست‌ها مصداق ندارد] لذا شستن موی دست با شستن پوست دست ملازم است، بر خلاف صورت که مجرد اجرای آب بر موی صورت، شستن پوست صورت را در پی ندارد.

ثانیاً: روایتی که مرحوم کاشف الغطاء (ره) به آن استناد کرده است، صدی دارد که آن صدر مشخصاً در رابطه با صورت وارد شده است لذا استناد به این روایت در رابطه با دست‌ها صحیح نیست:

قَالَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعِينٍ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (ع): أَخْبَرَنِي عَنْ حَدِّ الْوَجْهِ الَّذِي يَنْبَغِي أَنْ يُوضَّاءَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ فَقَالَ: «الْوَجْهُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ وَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَسْلِهِ الَّذِي لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَزِيدَ عَلَيْهِ وَلَا يَنْقُصَ مِنْهُ إِنْ زَادَ عَلَيْهِ لَمْ يُوجَرْ وَإِنْ نَقَصَ مِنْهُ أَيْمَ مَا دَارَتْ عَلَيْهِ الْوُسْطَى وَالْإِنْهَامُ مِنْ قُصَاصِ شَعْرِ الرَّأْسِ إِلَى الذَّقَنِ وَمَا جَرَتْ عَلَيْهِ الْإِصْبَعَانِ مُسْتَدِيرًا فَهُوَ مِنَ الْوَجْهِ وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ الْوَجْهِ؛ فَقَالَ لَهُ: الصَّدْعُ مِنَ الْوَجْهِ؟ فَقَالَ: «لَا»؛ قَالَ زُرَّارَةُ: قُلْتُ لَهُ: أَرَأَيْتَ مَا أَحَاطَ بِهِ الشَّعْرُ؟ فَقَالَ: «كُلُّ مَا أَحَاطَ بِهِ مِنَ الشَّعْرِ فَلَيْسَ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَطْلُبُوهُ وَلَا يَبْحَثُوا عَنْهُ وَلَكِنْ يُجْرَى عَلَيْهِ الْمَاءُ»^۱.

بنابراین، روایت مورد استناد مرحوم کاشف الغطاء (ره)، روایت مستقلى نیست تا تعبیر «كُلُّ مَا أَحَاطَ بِهِ مِنَ الشَّعْرِ فَلَيْسَ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَطْلُبُوهُ وَلَا يَبْحَثُوا عَنْهُ» به عنوان یک کبری قرار داده شود و بر مصادیق مختلف تطبیق شود که در یک مورد، مصداق، «وجه» باشد و در مورد دیگر، مصداق، «ید» باشد، بلکه روایت مذکور، ذیل روایتی است که صدر آن در رابطه با «وجه» است لذا تطبیق آن بر «ید» صحیح نیست بنابراین، «ماء موصوله» در «كل ما احاطه به من الشعر...» به «وجه» برمی‌گردد؛ به این معنی که «كل وجه احاط به من الشعر...»، پس مصداق «ماء موصوله»، «وجه» است و «ید» را شامل نمی‌شود.

سؤال: اگر روایت مورد استناد مرحوم کاشف الغطاء، روایت مستقلى نیست، بلکه ذیل روایتی است که صدر آن در رابطه با «وجه» است، چرا شیخ طوسی (ره) این روایت را به عنوان یک روایت مستقل در کتاب تهذیب نقل کرده است؟ و شاید همین منشأ اشتباه مرحوم کاشف الغطاء شده است که این روایت را یک روایت مستقل دانسته و آن را بر «ید» نیز منطبق دانسته است.

پاسخ: شیخ طوسی (ره)، روایت مذکور را به صورت یک روایت مستقل ذکر نکرده است، بلکه روایت را تقطیع کرده است و ذیل روایت را که شاهد مثال بوده است، ذکر کرده است، بنابراین، روایت مذکور، یک روایت مستقل نیست تا بتوان از آن در رابطه با «ید» نیز استفاده کرد.

به علاوه اینکه از لحن روایت [قلت: أَرَأَيْتَ...] نیز استفاده می‌شود که زرارہ قبلاً یک مطلبی را از امام (ع) سؤال کرده است و دوباره گفته است: «أَرَأَيْتَ...» و این تعبیر حاکی از این است که روایت مذکور، روایت مستقلى نیست.

نظر مختار: نظر مختار نیز همان نظر مشهور است، یعنی در شستن صورت، شستن موی صورت از شستن پوست صورت کفایت می‌کند، ولی در شستن دست‌ها، شستن موی دست از شستن پوست دست کفایت نمی‌کند لذا علاوه بر موی دست پوست دست نیز باید شسته شود.

۱. محمد بن علی بن بابویه، صدوق قمی، [شیخ صدوق]، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۸۸.

مرحوم سید (ره) در ادامه، نوشته است: «و من قُطِعَتْ يَدُهُ من فوق المِرْفَق لا يَجِبُ عَلَيْهِ غَسْلُ الْعَضُدِ و إن كان أُولَى و كذا إن قطع تمام المِرْفَق و إن قطعت مِمَّا دُونَ المِرْفَق يَجِبُ عَلَيْهِ غَسْلُ مَا بَقِيَ و إن قطعت من المِرْفَق بِمَعْنَى إِخْرَاجِ عَظْمِ الذِّرَاعِ مِنَ الْعَضْدِ يَجِبُ غَسْلُ مَا كَانَ مِنَ الْعَضْدِ جُزْءاً مِنَ المِرْفَق»^۱.

به نظر مرحوم سید (ره)، کسی که دستش از بالای آرنج قطع شده است واجب نیست که بازو را بشوید؛ هرچند که بهتر و سزاوار است که بازو را بشوید، همچنین اگر تمام آرنج قطع شده باشد، شستن بازو واجب نیست، هرچند که بهتر است بازو را بشوید، ولی اگر پایین تر از آرنج قطع شده باشد، واجب است که آنچه از دست باقی مانده است را بشوید و اگر دست از آرنج قطع شود؛ به این معنی که استخوان دست از بازو خارج شده باشد [، یعنی استخوان بازو باقی مانده است] که در این صورت، واجب است که آنچه از استخوان بازو که جزء آرنج است، شسته شود.

دستی که قطع شده است سه فرض دارد:

فرض اول، اینکه دست از بالاتر از آرنج قطع شده است.

فرض دوم، اینکه دست از آرنج قطع شده است.

فرض سوم، اینکه دست از پایین تر از آرنج قطع شده است.

بررسی فرض اول

معروف و مشهور بین اصحاب این است که همان گونه که مرحوم سید (ره) فرمود، در صورتی که دست از بالاتر از آرنج قطع شده باشد، لازم نیست که بازو شسته شود. البته بعضی به استحباب شستن بازو قائل شده اند و تنها کسی که با قول مشهور مخالفت کرده است و گفته است که باید بازو شسته شود، ابن جنید اسکافی (ره) است.

ابن جنید اسکافی (ره) فرموده است: «إِذَا كَانَ اقْطَعُ مِنْ مِرْفَقِهِ غَسْلُ مَا بَقِيَ مِنْ عَضْدِهِ»^۲.

گفته اند که عبارت «غَسْلُ مَا بَقِيَ مِنْ عَضْدِهِ» استفاده می شود که شخص باید بازویش را بشوید.

استناد قول به شستن بازو در فرضی که دست از بالاتر از آرنج قطع شده باشد، صحیح نیست چون عبارت ابن جنید اسکافی به دستی مربوط است که از آرنج قطع شده است و به مانحن فیه [دستی که از بالاتر از آرنج قطع شده است] ربطی ندارد، همچنین «ما بَقِيَ مِنْ عَضْدِهِ» که در کلام ابن جنید اسکافی (ره) آمده است، حاکی از این است که اگر دست از آرنج قطع شده باشد، آن مقداری از بازو که به آرنج متصل است باید شسته شود و بر این دلالت ندارد که اگر دست از بالاتر از آرنج قطع شده باشد، شخص باید بازو را بشوید.

عرض می شود که عبارت ابن جنید اسکافی (ره) عیناً مثل روایت صحیحہ علی بن جعفر است، یعنی همان برداشتی که از صحیحہ علی بن جعفر می شود از عبارت ابن جنید اسکافی برداشت می شود؛

۱. سید محمدکاظم، طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. محمد بن احمد کاتب، اسکافی بغدادی [ابن جنید اسکافی]، مجموعة فتاوی ابن جنید، ص ۲۷؛ حسن بن یوسف بن مطهر، اسدی حلی [علامه حلی]، مختلف الشیعة

فی أحكام الشریعة، ج ۱، ص ۲۸۷.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع)؛ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَطَعَتْ يَدُهُ مِنَ الْمِرْفَقِ كَيْفَ يَتَوَضَّأُ؟ قَالَ: «يَغْسِلُ مَا بَقِيَ مِنْ عَضْدِهِ»^۱.

ظاهر روایت مذکور، حاکی از این است که مراد از «ما بقی من عضده» بازویی است که جزء آرنج است چون سؤال راوی از دستی است که از آرنج قطع شده است. بنابراین، صحیحه زرارہ در این ظهور دارد کہ دست از آرنج قطع شده است و قمستی از استخوان بازو نیز با آرنج باقی مانده است و بہ دستی کہ از بالاتر از آرنج قطع شده است، مربوط نمی‌شود. بنابراین، بہ نظر می‌رسد کہ کلام ابن جنید اسکافی (ره) ربطی بہ مانحن فیہ ندارد و از محل بحث خارج است چون محل بحث، موردی است کہ دست از بالاتر از آرنج قطع شده باشد، ولی کلام ابن جنید اسکافی (ره) در رابطہ با دستی است کہ از آرنج قطع شده است و مقداری از استخوان بازو با آرنج باقی مانده است.

«الحمد لله رب العالمين»

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۴۹، ص ۴۷۹، ح ۲.